نقدی بر استظهار آیت الله شبیری از روایت ابن راشد

- در امارات غیبوبت بعد الشفق در روایت به‌جهت فوت صوم، نه معصیت
- در مبنای رؤیت در بلد با استناد به روایت ابن راشد
- تثبیت استصحاب در مقابل اماره غیبوبت بعد الشفق در روایت ابن راشد به جهت میقاتیت و تعظیم شعار صوم

در امارت غیبوبت بعد الشفق در روایت بهجت فوت صوم، نه معصیت

> **«و كانَ يَوْمُ الْأَرْبِعاءِ يَوْمَ شَكّ» يعنی روز چهارشنبه چون هوا ابری بوده است و يوم الشك بوده است و الا اگر هوا روشن بود كه معلوم می‌شد و لذا اهل بغداد هم روزه نگرفتند «وَ صامَ أَهْلُ بَغْدادَ يَوْمَ الْخَمِيسِ وَ أَخْبَرُونِي أَنَّهُمْ...» و به من خبر دادند كه در پنجشنبه شب هلال را دیده‌اند و هلال غائب نشده است مگر بعد از مدت زیادی از پنهان شدن شفق و لذا برای من این اعتقاد پیدا شد كه این صوم من در پنج شنبه بوده است ولی اول ماه در روز چهارشنبه بوده است.[1]**

این کلمه «ولی» را که اضافه فرموده اند، در جلسه قبل عرض کردم روی اینچنین تفسیری کلمه «ولی» نیاز است. چرا؟ بخاطر این که طرف می‌خواهد اضراب کند. «فاعتقدت ان الصوم یوم الخمیس ولکن ان الشهر کان یوم الاربعاء». درحالی‌که «ولکن» نگفته بود. اتفاقا «انّ» را تکرار کرده بود؛ «انّ الصوم یوم الخمیس».

ذیل همین صفحه مطلبی را ارسال فرموده‌اند و احتمالی را گفته اند. ملاحظه کنید. گفته اند ما در عرب شعرهای متعددی داریم که «انّ» موکد تکرار می‌شود. «انّ زیدا و انّ عمرو اقائمان». خب ما در شعرهایی که آورده‌اید مشکلی ندارید، اصلاً در تکرار «انّ» مشکلی ندارید. مشکل ما در این است که «انّ الیوم یوم الخمیس»، خبرش کجا است؟ ایشان با توضیحی که فرموده‌اند گفته اند همان «کان الشهر یوم الاربعاء عندنا» خبر هر دو است. آن وقت «یوم الخمیس» هم دیگر خبر نیست. «لم یکن» هم نیازی به خبر ندارد. ای بعداً احتمال داده‌اند که خبرش محذوف باشد. یعنی «انّ الصوم یوم الخمیس کان یوم الثانی من الشهر»؛ یعنی روز ما روز دوم بوده است. خبر مقدر گرفته‌اند چون جمله بعدی آن را معین می‌کند. ولی خب همان ابتدائی که این احتمال را دادند، این بود: «انّ صوم یوم الخمیس کان عندنا الاربعا». خب اینکه باید باشد «ان صوم یوم الخمیس کان یوم الاربعاء»، یک نحو اسناد عرفی صافی نیست. یعنی اینکه بگوییم روزه روز پنج شنبه، روزه چهارشنبه بوده است. عرف این را نمی‌گوید. علی ای حال این هم احتمالی است که ذیل همین صفحه مطرح شده است.

شاگرد: حالیه بودن واو مورد تأیید نیست؟

استاد: در ذهنم واو حالیه با تکرار «انّ» جور نشد. «فاعتقدتُ انّ الصوم یوم الخمیس»، و حال اینکه «انّ الشهر». واو حالیه «انّ» نمی‌خواهد.

شاگرد: استءجانی ندارد.

شاگرد۲: اگر «أنّ» باشد، مفرد است. جمله نیست.

استاد: شاید «و إنّ» باشد. بخوانیم «فاعتقدت انّالصوم یوم الخمیس» درحالیکه «و إنّالشهر کان عندنا یوم الاربعاء».

شاگرد۳: «إنّ» اضافی است.

استاد: همین را عرض میکنم. ایشان میفرمایند مستءجن نیست.

حال من نکاتی دارم که ایشان تأکید کردند و فرمودند دلالت ندارد. بر خلاف استاد که نقل کردند که فرمودند صریح است، چرا ایشان در آن مناقشه میکنند. میگویند: «بنابراین من چنین اعتقادی را پیدا کردم که چهار شنبه اول ماه بوده. و لذا معتقد شدم که روز پنج شنبه روز صوم بوده است. این به این معنا نیست که از اخبار امام فهمیده باشد. حضرت هم نامه نوشتند». ظاهرا عبارت را خواندم تا اینجا: «و از آن چه که به حضرت نوشته بودم سؤال کردم. حضرت فرمودند مگر برایت ننوشتم که من هم پنج شنبه روزه گرفتم؟!».

شاگرد: محصل مدعای ایشان چیست؟

استاد: ایشان فرمودند علماء گفته اند این روایت ابن راشد دالّبر اینست که غیبوبت هلال بعد الشفق بزمان طویل، امارہ نیست. ایشان فرمودهاند نه، این روایت دلالتی ندارد.

شاگرد: از آن طرف هم دلالتی ثابت نمیشود.

استاد: بله. آن طرفش را هم نگفته اند. گفته اند این روایت ساکت است. ممکن است این روایت بخواهد بگوید غیبوبت که شد اول ماه کشف شد، بعد معلوم شد که چهارشنبه بوده است. خب پس نگرانی او از چه چیزی بود؟ توضیحاتی میدهند که بعداً در سؤال و جواب هایی که در مجلس درس صورت گرفته روشن میشود. ظاهراً سؤال در متن پیاده شده نیامده است؛ میگوید مثلاً چه نگرانی ای داشته؟ ایشان میفرمایند: «پاسخ به سؤال: بله نگران بوده است». نگران چه بوده که دوباره از امام علیهالسلام پرسیده است؟ «آیا باید استغفار نمایند؟ کفاره دارد یا ندارد؟». ببینید در نگرانی از استغفار و کفاره، برای کسی که همه مردم ماه را ندیده اند، روز چهارشنبه را روزه نگرفته اند، فردا شب هم ماه بلند بوده...؛ یعنی متشرعه ای که ضرورت فقه اسلامی از زمان پیامبر خدا صلیاللهعلیهوآله تا این زمان که روایت آمده را نمیدانستند؟! «صم للرویه و افطر للرویه» که تنها برای شیعیان نیست. ضرورت فقه اسلامی این است. خب حال هیچ کسی نگرفته است. اوه هم صاف بوده و روزه نگرفته است! میگوید وای چون هلال بلند بود من استغفار کنم یا کفاره بدهم؟! مگر کسی باشد که چیزی از فقه ندانند. بله، تنها احتمال در تأیید فرمایش ایشان، در فضای که ایشان فرمایش فرمودهاند، این است که ایشان تصریح کردهاند: «کان یوم الاربعاء یوم شک فی بغداد»، ایشان یوم الشک را چه معنایی کردهاند؟ فرمودهاند اوه ابری بود. یعنی شب قبلش ابری بود. در روایت که نیست. خب اینجا این احتمال میآید که نگران است و میگوید شب چهارشنبه بغداد ابری بود، و ما اعتناء نکردیم و فردا را نگرفتیم. بغداد هم نگرفتند. چه بسا وظیفه ما روزه بوده باشد. مخصوصاً با آن روایاتی که در وسائل هم هست؛ اگر اوه صاف بود، «فأصبح مفطرا». اما «ان کان فی السماء علة فأصبح صائما». چنین روایاتی بود. خب در تأیید فرمایش ایشان چنین بگوییم: بگوییم چون اوه ابری بود این نگرانی برایش پیش آمد. این نگرانی که من اشتباه کردم. روایت میگوید «اَصبح صائما».

شاگرد: یعنی با وظیفه فعلیه خودم مخالفت کردهام.

استاد: بله.

شاگرد: اگر این هم نباشد، یک نگرانی ای ممکن است. به این صورت که یوم الشک همان روز سی ام باشد. درست است که «صم للرویه و افطر للرویه» از اول گفته شده ولی از آن طرف هم غیوبت بعد الشفق هم خلاصه مطرح بوده است. یک نگرانی ای میآید. وقتی ماه را این قدر بلند دیده میگوید چه بسا وظیفه ام را انجام نداده باشم.

استاد: وظیفه یعنی وظیفه تکلیفی یا وضعی؟

شاگرد: او که فقیه بزرگی نیست. یک وظیفه تکلیفی است؛ عامه مردم وقتی میبینند که ماه بلند است، میگویند نکند دیروز اول ماه بوده و من روزه نگرفته ام.

استاد: «من نگرفتم» یعنی عاصی هستم؟ یا «من نگرفتم» یعنی باید بعد از ماه مبارک قضا کنم؟

شاگرد: عصیان هم باشد.

استاد: عصیان خلاف ضرورت فقه است. حتی این تأییدی که برای فرمایش ایشان عرض کردم؛ یعنی بگوییم چون روایت میگوید «اصبح صائما» نگران بود. خب چطور اول که ابر بود نگران نبودی و روزه را نگرفتی؟! حال که هلال بلند است نگران میشوی؟! باز این هم سر نمیرسد. تنها دفاعی که توانستم از فرمایش ایشان بکنم همین است. و الّا این معنا ندارد. تازه اقتضاء سؤال و جواب نگرانی این بود که حضرت بفرمایند: وقتی ابری نبود و تو نگرفتی، فضیلت این بود که بگیری. نه اینکه واجب بود. اگر نگرانی در معصیت داشت، حضرت باید جواب روایت را بدهند. نه اینکه بگویند «لاتصم الّا للرویه».

شاگرد۲: نه نگرانی از قضا دارد و نه معصیت است، از این نگرانی دارد که واقع را درک نکند. روز اول را نگیری و به شب قدر نرسد.

استاد: یعنی بعد از اینکه ماه مبارک گذشت و خدمت امام میرسد، نگرانی دارد که شب قدر را درک نکند.

شاگرد۲: ممکن است اشتباه کرده باشد. دوست دارد مطابق با واقع باشد.

استاد: نه، نگرانی است؟! شما بعد از ماه مبارک نگرانید که شب قدر را درک نکردهاید؟! نگرانی برای چیزی است که بالفعل برای شما مطرح است. نه چیزی که قضیه اش گذشته است. به گمانم همانطور که اساتید فرمودهاند روایت خیلی واضح است؛ علّت نگرانی او، بلند بودن هلال بوده و اینکه بعد از غیبوبت شفق بزمان طویل غائب شده. نگرانی همین است. این هم نیست مگر اینکه گفته دیروز که ما روزه نگرفتیم واقعاً ماه مبارک بوده است. جاهل که گناهی ندارد. جاهل به موضوع که کفاره ندارد. ضرورت فقه است؛ هر سال ماه مبارک دارد تکرار میشود. شب اول ماه مواظب هستند که گناه نکنند؟! نه، شارع با «صم للرویه و افطر للرویه» خیال آنها را جمع کرده که گناهی ندارید. همه چیزها، محاسبه را، جدول را همه را کنار گذاشتهاند و تنها شهادت بینه را قرار دادهاند. آن هم شهادت بینه را مثل شیخ الطائفه فرمودند: اگر هوا صاف است بینه هم کافی نیست. از مختصات شیخ بود. شیخ طوسی فرمودند هوا صاف است و دو شاهد عادل گفتند ما دیدیم؛ فرمودند قبول نیست. فرمودند اگر این بینه از بیرون بلد است، و هوای شهر غبار آلود بود یا ابری بود، در اینجا بینه را قبول میکنیم. اما اگر هوا صاف بود، شیخ فرمودند ما بینه دو شاهد عادل را قبول نداریم. مگر شیاعی که حاصل بشود. بینه را هم نپذیرفتند. بنابراین میخواهم عرض کنم در شرع، به متشرعه این جور اطمینان داده شده که اگر رؤیت نشد و ثابت نشد و روزه نگرفتی گناه کار نیستی. فوقش این است که اگر بعداً شهادت دادند قضا میکنی.

شاگرد: مصلحت واقعی خیلی مهم است که فوت می‌شود. معذور هستند ولی خب...

استاد: مصلحت واقعی که فوت شد، چه کارش می‌کنید؟ نگرانش می‌شوید ای قضائش می‌کنید؟ مصلحت واقعی فوت شد، من نگران چه چیزی هستم؟ نگران این هستم که این مصلحت را به قضا تدارک کنم؟ ای نگران این هستم که این مصلحت را به استغفار تدارک کنم؟

شاگرد: تطوق، اماره است ای کاشف از واقع است.

استاد: برای واقع باید استغفار کنم ای باید قضا کنم؟

شاگرد: می‌خواهم ببینیم این کشف از واقع می‌کند ای نه؟

استاد: احسنت، ما هم همین را می‌گوییم. درایـن‌صورت خلاف فرمایش ایشان می‌شود. ما هم همین را می‌گوییم. او می‌خواهد ببیند بلند بودن هلال این را کشف می‌کند که دیروز اول ماه بوده پس قضا کنیم؟ نگرانی او از وجوب قضاء است، نه از گناه و معصیتی که کردم و استغفار کنم.

شاگرد۲: آیا امام علیه‌السلام نباید صریح بفرمایند که «انّ‌الشهر عندنا ببغداد یوم الاربعاء» بوده اشتباه است؟ به‌خصوص که روایت هم داریم «اذا غاب بعد الشفق فهو لیلتین». امام باید صریحاً این اعتقاد باطل را نفی می‌کردند. در اینجا فقط می‌گویند طبق آن چه که ما گفتیم تو روزه گرفتی؛ «صم للرویه وافطر للرویه»؛ تکلیفت را درست انجام دادی اما تصریح نکردند آن روز چهارشنبه‌ای که فکر می‌کردی اول ماه است اشتباه است. درحالی‌که تصریح می‌خواست.

استاد: ببینید اگر اعتقاد او در این بوده که چهارشنبه اول ماه بوده، جواب امام اغراء به جهل و خلاف حکمت واضحه است. او اعتقاد پیدا کرده که اول ماه بوده، اما حضرت بگویند اول ماه بوده ای نبوده، تو که به وظیفه ات عمل کرده‌ای! [بلکه] باید بگویند تو به وظیفه ات عمل کرده‌ای اما یک روز را قضا بگیر. نه این‌که با این‌که اول ماه است، به او اطمینان بدهند که به وظیفه ات عمل کرده‌ای. خلاف حکمت و اغراء به جهل است. چون او می‌گوید پس هیچ قضا ندارم! این خیلی مهم است. نگرانی او از قضاء است. اصلاً ما نگرانی دیگری نداریم. نه نگرانی از استغفار داریم و نه نگرانی از کفاره. فقط نگرانی از قضا است. به این صورت که چون ماه بلند بود، دیروز اول ماه بوده و ما یک روز را نگرفته ایم، چه کار کنیم؟ حضرت فرمودند نه، من هم روز پنج شنبه را گرفتم، «لاتصم الاّ للرویه»؛ خیلی واضح است یعنی دیگر نباید قضا بگیری. نه این‌که قضا را خودت می‌گیری، من فعلاً می‌گویم به وظیفه ات عمل کن. عمل کردن به وظیفه ای که ضروری فقه و واضحات است؟! اصلاً ببینید لب تیز جواب امام، امام، «لاتصمِ» امام، به نفی اماریت غیبوبت بعد الشفق است. یعنی بلاریب هر کسی این روایت را ببیند این برداشت را می‌کند. لذا مرحوم آقای خوئی فرمودند که صریح است. مرحوم آقای حکیم هم که فرمودند «ظاهر»، نگفتند نص نیست. مستمسک را نگاه کنید؛ گفتند خلاف ظاهر است. یعنی در بیان سیاقی هستند که در مقام تمایز بین نص و ظاهر نیستند. اصلاً در آن مقام نبودند. گفتند این روایت خلاف ظاهر آن روایت است. ولی خب کلمه ظاهر را به کار بردند.

شاگرد: در این موارد می‌توان قرینه داخلی را استفاده کرد؛ آن هم «صُمتَ بصیامنا» در این معنایی که ما به دنبالش هستیم فی حد نفسه ظهور ندارد، یعنی نه می‌گوید بالأخره واقع به این صورت بوده ای این‌که بگوید تو نیاز به قضا داری. فی حد نفسه هیچ‌کدام را نمی‌گوید. ولی چون دغدغه صدر سؤال در مورد تعیین اول ماه بوده «قد صمت بصیامنا» متعین می‌شود در همان دغدغه‌ای که طرف مطرح می‌کرده.

استاد: بله، این درست است. من موافق هستم. لذا شاهدش این است که دغدغه قضا می شده. در روایت کاملاً واضح است که امام علیه‌السلام یک مقصود دارند؛ آن هم این است که نگاه نکن که هلال بلند بود. اگر هم هوا ابری بوده، باید ذکر می‌شد. خود او باید می‌گفت. بگوید ای‌بن رسول

الله هوا ابری بود. ایشان فقط می‌گویند چون گفته «کان یوم الشک»، یوم الشک یعنی ابری. درحالی‌که این جور نیست. هر سی ام ماهی یوم الشک است. می‌زرای قمی فرمودند. خب اگر «کان یوم الشک» بود، پس چرا شما نگرفتی؟ چرا این قدر راحت بودی؟!

شاگرد۲: این‌که فرمودی در قسمت باء سهمی قرار داشته تقویت نمی‌کند که هوا ابری بوده؟

استاد: نه، چون عرض کردم روی حساب تقویمی آن سال، اول فروردین بهشت بوده است. نوعاً این مناطق در اول فروردین بهشت بخار آب در هوا زیاد است. رطوبت در هوا زیاد است. مولکول های آب در هوا کاملاً رونما را متفرق می‌کنند. غیر از انکسار در نور، پراکندگی نور توسط مولکول های آب صورت می‌گیرد.

شاگرد۲: احتمال ابری بودن قوی می‌شود.

استاد: نه، بخار آب غیر از ابر است. ابر، حاجب از رؤیت است. اما بخار زیاد آب باعث می‌شود که نوری که می‌آید تا به چشم منطقه لایه دوم برسد، در حد پراکنده بشود. دیگر آن قدرت را ندارد که آن شعاعی که می‌آید از آن مسیر بیاید، به چشم آنها برسد. شرائط فراهم نبوده ولذا ندیدند ولی در لایه دوم بوده.

شاگرد: آیا «صمتَ بصایمان» که حضرت فرمودند ملازم با آن ندارد که به آن غیبوبت اعتناء نکن، که می فرمایی اغراء به جهل است. وقتی حضرت می فرمایند فقط با رؤیت است، منافات با آن ندارد بلکه جواب آن هم هست دیگه، چطور إغراء به جهل باشه؟ دو اعتقاد داشته، یکی اینکه پنج شنبه روزه بوده. دوم اینکه چهارشنبه اول ماه است. فرمودی اینکه امام علیه‌السلام فقط روی این وظیفه تأکید کنند و اشاره‌ای به اعتقاد چهارشنبه نداشته باشند، اغراء به جهل است. عرض من این است که وقتی می‌فرمایی «فقد صمت بصایمان» ملازمه دارد با اینکه آن اعتقادی که برای چهارشنبه داشتی، صحیح نیست. لذا اغراء به جهل نمی‌شود.

استاد: پس نباید قضا کند.

شاگرد: نه، بحث اغراء به جهل را می‌گویم.

استاد: خب اگر بناء بود قضا کند چه؟ شما می‌گویی قضا نکند، خب من هم همراه شما هستم. من با فرمایش ایشان جلو می‌روم. ایشان می‌گویند باید قضا کند، حضرت کاری ندارند که باید قضا کنی. فعلاً می‌گویند نگران نباش. مثل اینکه حاج آقا فرمودند نگران نباش و نیازی نیست استغفار کنی.

شاگرد: اما اگر قضا نخواهد که مشکلی ندارد؟

استاد: اگر قضا نخواهد که عین عرض من است.

شاگرد: تقدیری «لم یکن» را هم نگیریم و با «کان» جلو برویم هم همینطور است.

استاد: من روی همان چیزی جلو می‌روم که مرحوم آقای خوئی فرمودند صریح است. دارم حرف آنها را توضیح می‌دهم. من کاری به «لم یکن» ندارم. همانی که آقایان فرمودند صریح است. اصلاً این استظهاری که الآن عرض می‌کنم، مبتنی‌بر «لم یکن» نیست. «لم یکن» برای این بود که عبارت را صاف کنیم. یعنی مقصود از روایت و اینکه ابن راشد می‌خواهد چه چیزی را بگوید، به گمانم هیچ مشکلی ندارد. جلوتر هم عرض کردم. بینی و بین الله به اندازه یک میلیونیوم حالت بی احترامی به فضای بحث علمی نیست. نظر هر عالم بالای سر ما است، ولی عرض حال طلبگی مانعی ندارد. یعنی می‌گویی‌م من فعلاً طلبه هستم، آن حرف را خواندم، این را هم خواندها‌م، فکرش را هم کرده‌ام، احتمال این معنا در ذهن من صفر است. این بی احترامی نیست. یعنی دارد حال خودش را می‌گوید. در

جلسه قبل هم عرض کردم؛ اینکه این روایت از بیان قضاء ساکت باشد، احتمالش در ذهن من صفر است. اصلاً نمی‌شود. جور در نمی‌آید. حضرت بگویند من که گرفتم، تو هم به وظیفه ات عمل کردی و بعد هم همین کار را بکن، ولی خب باید قضا بگیری. اصلاً این جور در نمی‌آید.

شاگرد: چطور می شود با اینکه لبه تیز سؤال مربوط به غیبوبت بعد الشفق است، امام علیه‌السلام همین را صریح جواب نمی‌دهند؟ با اینکه از آن طرف روایت هم داریم.

استاد: آن لطافت فقه الحدیث است. آن درست است. بعداً من در جمع‌بندی بحث عرض می‌کنم. اتفاقا از جاهای لطیف بحث همین است. اینکه امام علیه‌السلام نفرمودند که الآن این هلال چطور است. چرا؟ چون در روایت دیگر دارد: «قد يكون الهلال لليلة و ثلث، و ليلة و نصف، و ليلة و ثلثين»[2]. دو سال پیش از این روایت بحث کردیم.

شاگرد: ظاهراً در همین روایت است که « إذا غاب بعد الشفق فهو لليلتين».

استاد: بله، مرحوم آقای حکیم راجع به همین روایت «إذا غاب بعد الشفق فهو لليلتين» می‌گویند خلاف ظاهر روایت ابن راشد است. یعنی غیر از اینکه مشهور به آن عمل نکرده‌اند، می‌فرمایند معارض هم دارد. معارضش همین روایت است. یعنی آقای حکیم می‌خواهند بفرمایند این روایت می‌گوید به این نگاه نکن.

شاگرد: بالأخره این مطرح بوده که «إذا غاب بعد الشفق فهو ليلتين»، ابن راشد هم دارد از همین سؤال می‌کند، خب امام علیه‌السلام یک کلمه بگویند اعتباری ندارد. چرا این جور جواب داده‌اند؟

شاگرد۲: «لاتصم الا لرویه» را جواب داده‌اند.

شاگرد: فرمایش شما مثل روایت عدد است. قرینه خارجی فرمایش شما این است که روایات عدد هم مطرح بوده است. اتفاقا «لاتصم الا لرویه» شعاری بوده برای نفی امارات. «صمت بصیامهم» هم به لحاظ همین کبری است یعنی بالرؤیة انجام داده است.

استاد: حتی اگر عرف عام را ملاحظه کنید، اینکه روایتی آمده باشد «اذا غاب بعد الشفق فهو لليلتين»، حتی سابقه ذهنی راوی نسبت به آن هم نیازی نیست. العرف ببابکم. چرا؟ چون وقتی شب بعد هلال را خیلی بلند می‌بینند، اگر این روایت را هم نشنیده باشند می‌گویند این هلال که برای شب دوم است. ارتکازا همه عرف می‌گویند اینکه برای شب دوم است. خود شفق چقدر طولانی است. شما که نماز مغرب می‌خوانید هنوز شفق غائب نشده است. منظور شفق غربی است. حمره مشرقیه بالا می‌آید، این حمره طرف مغرب می‌آید و مدام پر رنگ می‌شود، بعدش زرد می‌شود. وقتی این حمره قرمز رفت می‌گویند «غاب الشفق» در طرف مغرب. وقتی از بالای سر رد شد و این طرف آمد، شما نماز مغرب را می‌بندید. اینجا هنوز شفق غائب نشده است. او می‌گوید بعد از اینکه شفق هم غائب شد، تازه «غاب بزمان طویل». قبلاً عرض کردم که «بزمان طویل» به «بعد الشفق» می‌خورد. نه به بعد از غروب شمس. یعنی ببینید که چقدر هلال بلند بوده است. تقریباً مثل هلال ماه شوال امسال می‌شود. یعنی با اینکه شب قبلش دیده نشده بود، هلال بسیار بلند بود. وقتی هوا تاریک هم شد، بعد الشفق هم بود.

شاگرد: یک ساعت بعد الشفق بود.

استاد: ماه هم برای ما بیست و نه روز بود.

شاگرد۲: همه به ما می‌گفتند که ببین اشتباه کردید!

استاد: بله، این یک امر عرفی است. نیازی نیست که روایت شنیده باشد که «اذا غاب بعد الشفق». بنابراین نگرانی او نگرانی واضحی است. خلاف واضحات شرع نیست. نگرانی او از قضا است. حضرت هم فرمودند به اینها نگاه نکن.

---

[1] کتاب الصوم(شبیری)، ج ۴، ص۴۲۵

[2] المقنع (للصدوق)، المتن، ص: ۱۸۴

در مبنای رؤیت در بلد با استناد به روایت ابن راشد

(26:10)

خب حالا من این روایت را جمع‌بندی کنم. ببینید اگر این نقشه های دقیق را ببینیم؛ همانطور که حاج آقا در «اسالة» فرمودند محاسبات دقیقه می‌گوید که آن سال در آفریقا به‌وضوح می‌دیدند؛ چرا فرمودند «بوضوح»؟ چون آفریقا و آمریکا در بخش الف آن سهمی بودند. ولی خب این سؤال مطرح بود. اگر ما آن حساب‌های دقیق را می‌گوییم، همان حساب‌های دقیق می‌گوید کل عراق و حجاز در لایه‌های بودند که طبق محاسبات دقیقه اگر هوا صاف بود و شرائط فراهم بود، بدون نیاز به این‌که حتی با دوربین آن را پیدا کنید، عادی می‌دیدید. این محاسبات این را می‌گوید. خب پس همینطور که شما از این روایت به‌عنوان در ّحرف استادتان استفاده کردید –که می‌گفتند اشتراک افق شرط نیست- خب به یک معنا در ّمبنای خود شما هم هست. چرا؟ چون طبق این محاسبات دقیقه می‌توانستند هلال را ببینند. امکانیت رؤیت داشت، فقط چون اول اردیبهشت بود، شرائط جوی فراهم نبود. خب چه بسا اگر خودمان همان زمان بودیم و مثل امروز ارتباطات برقرار بود و عکس می‌گرفتند، در آن لایه جاهایی بود که هوا زلال بود و عکس آن را می‌گرفتند و می‌فرستادند. البته اگر این را قبول کنیم که این محاسبات درست است.

تثبیت استصحاب در مقابل امارہ غیبوبت بعد الشفق در روایت ابن راشد بہ جہت میقاتیت و تعظیم شعار صوم

(27:54)

بنابراین اگر این فرض را گرفتیم، مقصود از روایت، متمحض در تعلیم استصحاب میشود. در اینکه شارع میخواهد بگوید ای متشرعہ! نزد من صوم مہم است. چرا؟ چون در صوم دو چیز بسیار مہم هست. یک، میقاتیت است. مسلمانان وقتی میگویند پانزدہم ماہ مبارک است، باید همہ یکی باشند. میقاتیت مہم است؛ «قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ»[1]. دوم، تعظیم شعار صوم است. اگر ہر کسی ہر روزی را بگیرد؛ یکی امروز را بگیرد و دیگری فردا، عید فطر را یکی امروز بگیرد و دیگری فردا، لذا عرفی است کہ ردہ تعظیم شعار صوم پایین میآید. درجہ آن تعظیم شعار صوم پایین میآید. لذا شارع استصحاب را بہ متشرعہ یاد داده تا جلوی امارات ضعیفہ ای کہ در مقابل این دو ایستادہ را محکم بگیرد. حضرت فرمودند: «إذا رآه واحد[مأة] رآه ألف»[2]؛ یعنی حتی اگر در یک شہری مظن خلاف شد کہ برخی بگیرند و برخی نگیرند، حضرت فرمودند: نگیرید. یعنی این قدر استصحاب، دخالت محکمی دارد. الآن شارع در اینجا کاری بہ نفس الامر ندارد؛ بعداً میتواند قضا بشود. اما آن چہ کہ الآن برای شارع اہمیت دارد و استصحاب را این قدر محکم کردہ، همین است. مرحوم شیخ در رسائل فرمودند انصاف این است کہ ادلّہ الدلیل بر استصحاب همین مکاتبہ قاسانی است؛ [صُم للرؤیة، أفطر للرؤیة]. تنها دلیلی کہ استصحاب را نزد ذہنی مثل علامہ انصاری، خوب می رساند همین است.

بنابراین مرحوم شیخ میفرمایند اگر شارع یک جایی استصحاب را خیلی محکم جلوہ دادہ و گفتہ، همین روایتی است کہ برای ماہ است. خب شارع این کار را کردہ است. روشن هم هست. این روایت هم دارد آن را تعلیم میدهد. البتہ اگر بگوییم عراق در محدودہ باء بودند. یعنی در محدودہ الف آفریقا بودہ، حجاز و عراق در محدودہ باء بودهاند. اگر این را بگوییم روایت متمحض در تعلیم استصحاب میشود.

شاگرد: قضا هم مفروغ نیست؟

استاد: قضا هم مفروغ نیست. چون کشف نشده است. شارع مقدس این همه متشرعه را به عمل به اصول عملیه و امارات امر کرده است. شبهه ابن قبه چه بود؟ با تمکن از تحصیل علم، شارع فرموده به اماره عمل کنید. ابن قبه میگفت این قبیح است. مکلف میتواند بهدنبال تحصیل علم برود، شارع میگوید نرو. واقع فوت میشود! این قبیح است. چه جوابی دادیم؟ هر جوابی آن جا دادیم تأیید عرض من است. بناء شریعت سمحه سهله بر ارجاع متشرعه به عمل به اصول عملیه بود. بله، وقتی کشف خلاف یقینی شد، نه گناهی است و نه استغفاری نیاز است، نه ضرورت شرع است. بله بعضی از جاها باید تدارک کنید. تدارک در بعضی از جاها هم که گذشته است. اصول همین است دیگر.

---

[1] البقره ۱۸۹

[2] وسائل الشيعة - ط الإسلامية نویسنده : الشيخ حرّ العاملي جلد : ۷ صفحه : ۲۰۹